

فقر روستایی، روند و اندازه‌گیری آن در ایران

(تبیین روش‌ها و نقد رویکردها)

محمدجواد زاهدی مازندرانی*

سابقه مطالعات روشمند مربوط به فقر روستایی در کشور، در حدود چهار دهه است. با این حال هیچ‌گونه ارزیابی دقیقی از روند این مطالعات و چگونگی پیشرفت آن در دست نیست و می‌توان احتمال داد که یکی از عوامل مؤثر بر عدم توفیق برنامه‌های کاهش فقر روستایی در کشور کاستی‌ها و نارسایی‌های مطالعات مربوط به شناسایی و تحلیل فقر روستایی باشد.

در مقاله حاضر کوشش شده است که ضمن معرفی روش‌های اندازه‌گیری و شناخت فقر و نقد دیدگاه‌های مربوط به چگونگی تحلیل آن، روند مطالعات فقر روستایی در کشور مورد بررسی قرار گیرد و در کنار این هدف، وضعیت موجود پدیده فقر روستایی نیز شناسانده شود. رویکرد تحقیقی اصلی در تهیه این مقاله «روند - پژوهی» است که از طریق مطالعه اسنادی و کتابخانه‌ای مطالعات مربوط به فقر روستایی صورت پذیرفته است. در ضمن بررسی این مطالعات، در مواردی نیز کوشش شده است که با استفاده از «فراتحلیل» استنباط‌های تازه‌تری برای شناخت بهتر وضعیت فقر در جامعه روستایی کشور ارائه شود. در بخش پایانی مقاله نیز با توجه به واقعیت‌های جامعه روستایی و نظام اجتماعی کشور به ارزیابی روند مطالعات فقرشناسی در نواحی روستایی مبادرت شده است.

* دکترای جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور <J-Zahedi@yahoo.com>

کلید واژه‌ها: الگوی توزیع درآمد در نواحی روستایی، خط فقر روش‌های اندازه‌گیری فقر،

فقر روستایی، فقر مطلق، فقر نسبی

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۴/۶/۴

تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۱/۲۲

مقدمه

فقر یکی از کهن‌ترین انواع آسیب‌های اجتماعی در همه جوامع است. این واقعیت که یکی از تعالیم مهم همه ادیان، دستگیری و حمایت از فقراست، خود دلیل محکمی بر قدمت زیاد فقر و مسئله‌ساز بودن آن برای نظم اجتماعی جوامع در طول تاریخ است. از دهه‌های پایانی قرن بیستم توجه به فقرزدایی و حمایت از قشرهای درآمدی آسیب‌پذیر در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت و حمایت‌های جدی سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن سبب گردید که در اکثر کشورهای جهان این موضوع در دستور کار دولت‌ها قرار گیرد. در همین راستا، سازمان ملل متحد دهه ۱۹۹۰ را دهه ریشه‌کنی فقر نام‌گذاری کرد و بانک جهانی برای ایجاد جهانی عاری از فقر، دولت‌ها را به اقدام مؤثری برای حذف گرسنگی، توسعه مسکن و برخورداری از بهداشت و آموزش دعوت کرد. اعضای اسکاپ (کمیسیون اجتماعی و اقتصادی سازمان ملل متحد در آسیا و اقیانوسیه - که ایران هم در آن عضویت دارد) نیز متعهد شدند که اقدامات لازم برای ریشه‌کنی فقر را تا سال ۲۰۱۰ انجام دهند. با این حال اطلاعات موجود بازگویی آن است که به‌رغم این بسیج بین‌المللی نتایج مهمی در این خصوص به دست نیامده و شمار فقرای جهان همچنان در حال افزایش است.

در ایران نیز اگرچه اقدامات مربوط به تأمین اجتماعی و حمایت از فقرا و آسیب‌پذیران روستایی سابقه‌ای دست‌کم ۴۰ ساله دارد اما دستاوردهای برنامه‌ها از حیث کاهش فقر و آسیب‌پذیری درآمدی در نقاط روستایی کشور درخور توجه نیست.

منطقاً می‌توان پذیرفت که پیش‌شرط اساسی توفیق در برنامه‌های کاهش فقر، انجام مطالعات علمی و روشمند برای شناخت و تحلیل فقر است. بخش مهمی از فقرا و گرسنگان جهان در نواحی روستایی زندگی می‌کنند و بنابراین می‌توان گفت که توفیق در برنامه‌های فقرزدایی مستلزم گسترش مطالعات علمی فقرشناسی در نواحی روستایی و کوشش مستمر برای ارتقای کمی و کیفی این مطالعات است.

ایران نیز نظیر همه کشورهای در حال توسعه جهان با مسئله اجتماعی فقر و از جمله با گستردگی فقر در جامعه روستایی روبه‌روست. منابع آماری موجود به طور مستقیم اطلاعاتی از تعداد فقرای روستایی، گروه‌های درگیر فقر و نیز درجه‌بندی این گروه‌ها براساس میزان فقر به دست نمی‌دهند و استنباط‌های نامستقیم از آمارهای در دسترس نیز اگرچه برای به دست آوردن تصویری کلی از وضع موجود ضروری است اما حاصل کار، اغلب به‌رغم پیچیده بودن عملیات محاسباتی، به قدر کفایت روشنگر عناصر و مؤلفه‌های پدیدآورنده مسئله فقر نیست.

مقابله با فقر روستایی از سویی بسیار ساده به نظر می‌رسد و از سوی دیگر بسیار پرهزینه و دشوار است. با توجه به آن که اکثر روستانشینان به فعالیت‌های کشاورزی و یا مشاغل وابسته به آن اشتغال دارند، می‌توان تصور کرد که کوشش‌های سنجیده برای توسعه کشاورزی، اسباب لازم برای بهبود نسبی وضع زندگی روستانشینان و در نتیجه محو تدریجی فقر را فراهم خواهد ساخت. از سوی دیگر می‌توان گفت که محو فقر و محرومیت از روستاها و نیز توسعه کشاورزی مستلزم ایجاد زیربنای لازم و نیز ایجاد تأسیسات رفاهی و اجتماعی مورد نیاز در نقاط روستایی است که عملاً با توجه به تعداد و پراکندگی زیاد نقاط روستایی و کم جمعیت بودن نسبی اکثر روستاها امری اگر نه ناممکن، دست‌کم بسیار دشوار و پرهزینه است.

در چنین شرایط دشواری، مطالعات فقرشناسی در روستاها وظیفه دارد که راه‌های اصولی لازم برای غلبه بر این عوامل بازدارنده را که مانع از ثمربخشی خط‌مشی‌ها و برنامه‌های

فقرزدایی می‌شوند، نشان دهد. می‌توان تصور کرد که انجام مسئولانهٔ چنین وظیفه‌ای در شرایطی که بنیان‌های اطلاعاتی لازم وجود ندارد تا چه حد دشوار و طاقت‌فرسا است و به چه کوشش مداومی برای اصلاح روش‌ها و رویکردهای مطالعاتی نیاز دارد.

۱) دیدگاه‌های شناخت و تحلیل فقر

فقر را عموم صاحب‌نظران مسئله‌ای اجتماعی می‌دانند [بوت، ۱۸۸۶؛ مارکس، ۱۸۷۱؛ انگلس، ۱۸۹۲؛ کاپلویتس، ۱۹۷۰؛ موینه‌این، ۱۹۶۸؛ رینواتر، ۱۹۶۸؛ میلیباند، ۱۹۹۶؛ کوتس و سیلبورن، ۱۹۷۰؛ تونسند، ۱۹۷۰ و ۱۹۷۴؛ میلر و رابی، ۱۹۷۰؛ لینکای، ۱۹۷۳؛ ودربرن، ۱۹۷۴؛ فیلد، ۱۹۷۵؛ وسترگارد، ۱۹۷۶؛ اسمیت، ۱۹۷۹؛ هاومن، ۱۹۸۷؛ وسن (۱۹۹۹) ۱۳۸۱] به همین لحاظ اغلب جوامع در جست‌وجوی راه‌حل‌های اجتماعی برای مقابله با این مسئله هستند. این که مسئله فقر را چگونه می‌توان حل کرد قبل از هر چیز به نوع کوششی بستگی دارد که برای شناخت و تحلیل آن در شرایط زمانی و مکانی خاص صورت می‌گیرد. در جامعه‌ای که با گرسنگی مزمن گروه‌های وسیعی از جمعیت روبروست، تعریف فقر گرایش به آن دارد که بر مسایل مرتبط با گرسنگی تمرکز یابد. در حالی که در جامعه‌ای که از سطح رفاه حداقل برخوردار است، تعریف فقر بر شاخص‌هایی متمرکز است که بیشتر دلالت بر محرومیت نسبی دارند، از قبیل سوء‌تغذیه و دسترسی محدودتر به امکانات بهداشتی و آموزشی و سبک زندگی و سطح رفاه پایین‌تر و امثال این‌ها. بر این اساس می‌توان گفت که اولین گام در حل مسئله فقر ارائهٔ تعریفی با دلالت‌های زمانی و مکانی معین از این پدیده است که بر پایهٔ شاخص‌های عینی و محسوس سنجش و احصا، این پدیده را امکان‌پذیر سازد. شناخت و تحلیل فقر بر پایهٔ این تعریف باید به نحوی باشد که بتواند به گام‌های اصولی و مهم بعدی در زمینهٔ حل مسئله رهنمون شود. این گام‌ها در وجه شناختی آن از این قرارند:

الف) تعیین دامنه، سطح و ابعاد مسئله که متضمن طرح‌ریزی شیوه‌هایی برای سنجش و اندازه‌گیری فقر است.

ب) ریشه‌یابی مسئله که متضمن پیش‌بینی چارچوب‌های روشمند و کارآمد برای بررسی علل بروز و ظهور فقر است.

ج) فراهم‌سازی شرایط تغییر ساختاری متن و زمینه‌ای که علل و عوامل بروز فقر در چارچوب آن عمل می‌کنند؛ که مستلزم سیاست‌گذاری‌های اجتماعی مناسب و ایجاد آمادگی سیاسی و اقتصادی برای پذیرش تغییرات ساختی در مناسبات اجتماعی است.

د) طراحی سازوکارهای مناسب برای ارزیابی و بازنگری (*Monitoring*) عملیات و برنامه‌های فقرزدایی در جامعه که مستلزم وجود نظام سیاسی مردم‌سالار و آزادی‌خواه (لیبرال) است.

به این ترتیب، در هر نوع کوششی برای شناخت و تحلیل فقر عملاً با چهار پرسش اساسی روبرو هستیم:

اول - فقر چیست؟

دوم - چه دامنه و وسعتی دارد؟

سوم - علل پدیدآورنده آن کدام‌اند؟

چهارم - چه راه‌ها و خط‌مشی‌هایی برای مقابله با آن می‌توان ارایه کرد؟

در جامعه‌شناسی دو رویکرد کاملاً متمایز برای شناخت و تحلیل فقر وجود دارد: مارکسی و وبری.

از دیدگاه مارکسی، فقر را در یک جامعه سرمایه‌داری فقط برحسب نظامی از نابرابری‌ها که محصول اقتصاد سرمایه‌داری است می‌توان درک کرد. ثروت در دست‌های اقلیتی متمرکز است که نیروهای تولید را در اختیار دارند و اعضای طبقات تحت سلطه فقط مالک نیروی کار

خویشند که باید آن را به ازای دستمزد در بازار آزاد بفروشند. از این دیدگاه، در جامعه سرمایه‌داری دولت بازنمای منافع طبقه حاکم است و انتظار نمی‌رود که اقدامات دولتی در زمینه فقرزدایی اغلب بتواند کاری بیش از کاهش آثار شدید و ستمگرانه فقر صورت دهد. وسترگارد و رسلر استدلال می‌کنند که طبقه حاکم از طریق ایجاد دولت رفاه کوشیده است که به تقاضاهای جنبش کارگری پاسخ دهد. اما این نظام «فقط در داخل شبکه‌ای از نهادها و مفروضات که سرمایه‌سالار باقی مانده‌اند، عمل می‌کند.» از دید آن‌ها کلید واژه این رابطه سیاست تحدید نفوذ (*Containment*) است (*Haralambos & Heald, 1991:162*) لینکاید نیز رابطه مشابهی را میان منافع تأمین اجتماعی و اقتصاد سرمایه‌داری مشاهده می‌کند. بر طبق نظر او «فقر گسترده نتیجه مستقیم تأثیر محدود تمهیدات موسوم به تأمین اجتماعی است» (همان).

یک دیدگاه مشهور متأثر از این رویکرد، دیدگاه موسوم به وابستگی است. بر اساس این دیدگاه گو آن که نمی‌توان در اهمیت اجتماعی آن‌چه در حوزه‌های بسیار متفاوت روستایی و شهری (مثلاً در ایالات متحده، اتیوپی، هند، فرانسه و انگلستان و زیمبابوه) فقر تلقی می‌شود تردید کرد، ولی باید توجه داشت که خود پدیده فقر تا حدود زیادی ناشی از رابطه سلطه و مبادله نابرابری است که بین دو گروه کشورهای غنی و فقیر جهان جریان دارد و اگر بخشی از جمعیت جهان بسیار غنی است این غنا به قیمت در فقر نگاه داشته شدن بخش وسیع‌تر جهان حاصل آمده است. اگرچه این فرایند در نظر نخست در مقیاس روابط بین حکومت‌ها و در چارچوب ملی محقق می‌شود، ولی تجربه نشان می‌دهد که «دولت - ملت»‌های زیرسلطه هرگز به تمامی و به‌طور یکپارچه فقیر نگاه داشته نمی‌شوند بلکه فرایند سلطه اساساً بر پایه تفکیک و تمایز طبقاتی محقق می‌شود. به این اعتبار بر طبق آرای صاحب‌نظران مکتب وابستگی، سلسله مراتبی از نظام طبقاتی بین‌المللی را می‌توان ترسیم کرد که در قاعده آن فقرای کشورهای جهان سوم قرار دارند (*Frank, 1969*)

(1975) در نظریه «نظام جهانی» (*Wallerstein, 1974-1980*) نیز کوشش می‌شود که در

چارچوب کم و بیش مشابهی، نابرابری میان ملت‌ها به روابط «مرکز - پیرامون» نسبت داده شود. هنوز هم بسیاری از پژوهشگران در تحلیل فقر و به‌ویژه فقر روستایی می‌کوشند که این دیدگاه‌ها را به صورتی تعمیم یافته برای تبیین رابطه میان شهر و روستا و تحلیل دلایل گستردگی بیشتر فقر در نقاط روستایی به کار گیرند و در موارد زیادی نیز این کاربردها درست و به جاست.

ب) دیدگاه وبری، در نقطه مقابل دیدگاه مارکسی، به تفاوت‌های ثروت در میان اعضای طبقه کارگر حساس است. در دیدگاه مارکسی تفاوت‌های آشکار میان فقرا و دیگر دستمزدبگیران نادیده گرفته می‌شود و تحلیل ایدئولوژیکی واحدی برای فقر در جوامع سرمایه‌داری وجود دارد. اما وبر استدلال می‌کند که پایگاه طبقاتی هر کس به «موقعیت او در بازار» بستگی دارد. هر کس بسته به میزان قدرتش باید بر روی عملکردهای بازار تأثیر بگذارد و برحسب تمایلاتش و بر پایه مهارت و تخصصش می‌تواند در بازار رقابتی جایگاه ویژه‌ای را به دست آورد (Weber, 1964: 424-429) براساس این دیدگاه گروه‌هایی از قبیل سالخورده‌گان، مبتلایان به بیماری‌های مزمن و خانوارهای تک‌سرپرست قدرت اندکی در بازار دارند و به همین لحاظ پاداش کمی هم دریافت می‌کنند. در واقع، شرایط خاص این گروه‌ها آنان را از رقابت مؤثر در بازار باز می‌دارد. از همین روی سالخورده‌گان، بیماران، معلولان و خانوارهای تک‌سرپرست عمدتاً فقیراند. اعضای سایر طبقات درآمد مکفی‌تری برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در طرح‌های بازنشستگی، بیمه و نظایر آن برای محافظت از خود در برابر تهدیدهای فقر در اثر بیماری، سالخوردگی و فوت همسر دارند. در این دیدگاه طبقه اجتماعی بیش از ناتوانی، قصور یا بداقبالی شخصی در بروز فقر مؤثر قلمداد می‌شود. رالف میلیباند بر مبنای این دیدگاه، در مقاله *Politics and Poverty* «سیاست و فقر» موقعیت چانه‌زنی فقرا را مورد بررسی قرار داده و استدلال می‌کند که فقرا برحسب قدرت، ضعیف‌ترین گروه برای رقابت در زمینه منابع کمیاب و باارزش‌اند. بر

طبق نظر او «فقرا بخشی از طبقه کارگرند که به نحو وسیعی خارج از سازمان‌هایی قرار گرفته‌اند که برای دفاع از منافع طبقه کارگر به وجود آمده است. هیچ سازمانی با قدرت اتحادیه‌های کارگری برای نمایندگی منافع بیکاران، سالخوردگان، مبتلایان به بیماری‌های مزمن یا خانواده‌های تک‌سرپرست وجود ندارد. فقرا به دلیل نداشتن درآمد، منافع لازم برای شکل دادن به گروه‌های قدرتمند و فشار را ندارند و «شرم از فقر» (*Shame of Poverty*) مانع از آن می‌شود که فقرا بتوانند حمایت عمومی مؤثری را برای پیشبرد منافع شان به دست آورند (Haralambos, Heald, 1991: 164).

برخی کارکردگرایان با الهام گرفتن از دیدگاه وبری، ضرورت وجود فقر در جوامع را توجیه و تبیین کرده‌اند. مثلاً هربرت جی. گانس در کتاب *برابری بیشتر* (*More Equality*) استدلال کرده است که «فقر تا حدودی پایدار می‌ماند زیرا برای تعدادی از گروه‌ها در جامعه مفید است». از دید او وجود فقر، به مردم غیرفقیر به طور کلی و به ثروتمندان به طور خاص فایده می‌رساند. گانس این کارکردها را برای فقر در جامعه قائل است:

- نخست این که در هر اقتصادی شماری از مشاغل موقتی، کثیف، ته‌خطی، خطرناک و پست وجود دارد که وجود فقر، انجام این کارها را تضمین می‌کند.
- دوم این که فقر مستقیماً برای بخش به سرعت رو به رشد نیروی کار، اشتغال و امنیت مالی تأمین می‌کند. به سخن گانس «فقر برای شماری از تخصص‌ها و حرفه‌ها که به فقرا خدمت‌رسانی می‌کنند یا بقیه جمعیت را از مخاطره آنان در امان نگه می‌دارند شغل ایجاد می‌کند». این‌ها شامل پلیس، زندانبان، مددکاران اجتماعی، روانکاوان، پزشک‌ها و کارگزارانی هستند که بر «صنعت فقر» (*Poverty Industry*) نظارت دارند.
- و سوم این که وجود فقرا موجب خاطر جمع‌ی بقیه آحاد جامعه است. به ادعای گانس «فقرا موقعیت و منزلت کسانی را که فقیر نیستند تضمین (گارانتی) می‌کنند» (همان: ۱۶۵ و ۱۶۶).

کاربردی تر شدن اکثر مطالعات مربوط به فقر موجب شده است که در سال‌های اخیر دیدگاه‌هایی تلفیقی که کمتر نظری و بیشتر عملیاتی‌اند بر این مطالعات غلبه پیدا کند. در حالی که در رویکردهای قدیمی‌تر بر دیدگاه‌های نظری و ایدئولوژیک در تحلیل فقر تأکید گذاشته می‌شد، امروزه با تلفیق این نظرگاه‌ها کوشش می‌شود که با استفاده از تکنیک‌های سنجش پیشرفته‌تر و دقیق‌تر، تحلیل‌های حتی‌المقدور کاربردی‌تری از مسئله فقر به دست داده شود. امروزه به فقر بیشتر به صورت یک پدیده شبکه‌ای و چند بُعدی که دارای ابعاد فیزیکی، اقتصادی، روانی، اجتماعی و فرهنگی است می‌نگرند. کوتس کن و ریچارد سیلبرن استدلال می‌کنند «فقر ابعاد متعددی دارد و هر بعد آن را باید جداگانه و به شیوه خاص خودش مطالعه کرد، اما نباید از یاد برد که همه این ابعاد بر روی هم شبکه‌ای متداخل از محرومیت را پدید می‌آورند» (همان: ۱۵۲).

رویکردهای جدیدتر به این مسئله در عین تکیه به مطالعات محلی و خاص، کلی‌گراتر است و بر این نکته تأکید می‌گذارد که می‌توان به فقر از دید علمی، معنا و مقیاس کلی و قابل‌پذیرشی را نسبت داد که در همه جوامع صادق باشد. مدافعان این دیدگاه استدلال می‌کنند که برای تبیین فقر، به خصوص در شرایط ارتباطات گسترده بین‌المللی امروز در جهان باید کوشید که نخست آن را برحسب نفوذ عظیم توسعه بین‌المللی - مثلاً خط‌مشی سازمان‌ها و کارگزاری‌های بین‌المللی، سازمان‌های هم‌سود و جهانی (*Global Corporation*) و نهادهای اقتصادی و تجارتي عمومی - بر روی طبقات اجتماعی و سبک و شرایط زندگی در هر کشور درک کرد (*Townsend, 1993*). بسیاری از مطالعاتی که امروزه زیر نظر و با حمایت سازمان‌های بین‌المللی از قبیل بانک جهانی، ایفاد (*IFAD*)، فائو (*FAO*)، صندوق بین‌المللی پول (*IMF*)، اسکاپ، برنامه عمران ملل متحد (*UNDP*) و نظایر آن صورت می‌گیرد و اغلب بر پایه مطالعات محلی و منطقه‌ای تصویر بالنسبه جامعی از فقر و روند آن در جهان به دست می‌دهند از این دیدگاه جدید تبعیت می‌کنند.

۲) فقر چیست؟

فقر یک پدیده چند بُعدی است و همین ویژگی موجب می‌شود که شناخت آن دشوار و گاه به اصطلاح، سهل و ممتنع باشد. اگرچه به نظر می‌رسد که ابعاد فیزیکی و مادی فقر را به سهولت می‌توان تشخیص داد ولی تشخیص و احصا ابعاد فکری و فرهنگی آن، و به ویژه سنجش مؤلفه‌هایی نظیر بی‌قدرتی، احساس فرودستی، انفعال، عدم امنیت، محرومیت و تبعیض که همزادهای اجتماعی آن تلقی می‌شوند، به سادگی امکان‌پذیر نیست. بازتاب این دشوار بودن تشخیص فقر را در ادبیات پژوهشی برخی رشته‌های علوم اجتماعی نظیر جامعه‌شناسی، اقتصاد و اقتصاد سیاسی به دو صورت می‌توان دید: اول تنوع دیدگاه‌ها و تعاریف مربوط به فقر و دوم تعدد و گوناگونی روش‌های اندازه‌گیری آن. این تنوع تعریفی و روش‌شناختی را از اثر بزرگ چارلز بوت زندگی و کار مردم در لندن (*The life and Work of People in London*) گرفته تا مطالعات روشمندتر و کمی شده‌تری که امروزه در زمینه اندازه‌گیری میزان و شدت فقر در جوامع مختلف صورت می‌گیرد می‌توان پیگیری و ردیابی کرد. از بُعد جامعه‌شناختی، فقر به معنای کمبود دارایی، درآمد و خدمات عمومی است (Radeng, 1977). میلر با نگاه اقتصادی‌تر، فقر را شرایطی می‌داند که میزان درآمد در یک پنجم پایینی توزیع درآمد قرار داشته باشد و منجر از دیدگاه اقتصاد سیاسی آن را وضعیتی ناهمساز با غایت‌های ملی جامعه می‌داند (همان؛ ۱۵۸).

محققان از قرن نوزدهم به بعد که مطالعه منظم فقر آغاز شده است، کوشیده‌اند که معیارهای ثابتی را برای سنجش فقر به کار گیرند. از لحاظ آرمانی یک چنین معیاری را می‌توان برای همه جوامع به کار گرفت و براساس آن می‌توان سطح ثابتی را تعریف کرد که خط فقر (*Poverty Line*) نامیده می‌شود. بر طبق تعریف، فقر از زیر این خط آغاز شده و در بالای آن پایان می‌یابد. امروزه تمیز میان فقر مطلق (*Absolute Poverty*) و

فقر نسبی (*Relative Poverty*) در ادبیات پژوهشی یک ضرورت اساسی تلقی می‌شود. تعریف فقر مطلق اشاره به حالتی دارد که در آن فرد، با فقدان منابع لازم برای بقا روبروست. مصادیق این نوع فقر را بیشتر در جهان سوم و در جوامع توسعه‌نیافته می‌توان یافت. اما جامعه‌شناسان اغلب، به‌ویژه هنگامی که فقر را در جوامع پیشرفته صنعتی مطالعه می‌کنند، به تعاریف نسبی فقر متوسل می‌شوند که اشاره است به فقدان منابع برای فرد یا گروه هنگامی که با دیگر اعضای آن جامعه، و یا به سخن دیگر با استاندارد نسبی زندگی جامعه مقایسه می‌شوند. اگرچه مفهوم فقر نسبی با تفاوت‌های مربوط به سطوح منابع مادی - یعنی نابرابری‌های ناشی از توزیع آن در جامعه - مرتبط است، عینیت مقیاس‌های آن به طور بالقوه کمتر از فقر مطلق نیست. مسئله بیشتر آن است که این مقیاس‌ها احساس‌های ذهنی فقر را اندازه نمی‌گیرند، در حالی که چنین احساس‌هایی به ویژه آن‌گاه که پیامدهای فقر مورد تحلیل قرار می‌گیرد می‌توانند بسیار اهمیت داشته باشند (*Marshall, 1998:516*).

در وهله نخست چنین به نظر می‌رسد که مفهوم فقر مطلق به لحاظ ساده‌تر بودن تعریف آن می‌تواند کاربرد بیشتر و گسترده‌تری داشته باشد. این مفهوم اساساً مبتنی است بر داوری درباره نیازهای اساسی انسانی، و اغلب برحسب منابع مورد نیاز برای حفظ سلامتی و تأمین کارآیی جسمانی تعریف می‌شود. مهم‌ترین سنجه‌های فقر مطلق با تعریف کیفی و مقداری غذا و لباس و سرپناه که برای هر زندگی سالم ضروری پنداشته می‌شود مرتبط است. فقر مطلق را اغلب فقر معیشتی (*Subsistence Poverty*) نیز می‌خوانند زیرا متضمن دستیابی به حداقل مورد نیاز برای بقای زیستی است. فقر مطلق یا معیشتی معمولاً از طریق قیمت‌گذاری نیازمندی‌های اساسی زندگی اندازه‌گیری می‌شود. براساس این قیمت‌گذاری، خط فقر ترسیم شده و آن‌گاه کسانی که درآمدشان زیر این خط قرار می‌گیرد به عنوان فقیر تعریف می‌شوند.

تاکنون کوشش‌های زیادی برای تعریف و عملیاتی کردن مفهوم فقر مطلق - یعنی توصیف آن به شکل قابل اندازه‌گیری - صورت گرفته است. مثلاً درنوسکی و اسکات در اثرشان شاخص سطح زندگی (*Level of Living Index*) نیازهای جسمی اساسی را به این صورت تعریف کرده‌اند (*Haralambos, Heald, 1991: 140*):

- تغذیه که براساس فاکتورهایی از قبیل کالری و پروتئین دریافت شده اندازه‌گیری می‌شود؛
- سرپناه که براساس کیفیت مسکن و میزان تراکم و ازدحام در واحد مسکونی اندازه‌گیری می‌شود؛

- سلامتی که براساس فاکتورهایی از قبیل میزان مرگ و میر اطفال و کیفیت و تسهیلات پزشکی در دسترس اندازه‌گیری می‌شود.

برخی تعاریف فقر مطلق از طریق پیش کشیدن فکر «نیازهای اساسی فرهنگی» از مفهوم «فقر معیشتی» فراتر می‌روند. در این قبیل تعاریف فکر نیازهای اساسی انسانی در زمینه‌ای گسترده‌تر از سطح مرتبط با بقای جسمانی مطرح می‌شود. درنوسکی و اسکات در مقوله‌بندی‌شان از نیازهای اساسی فرهنگی، آموزش و پرورش و امنیت و اوقات فراغت و تفریح را نیز جای می‌دهند. سهم کودکان نام‌نویسی شده در مدرسه یکی از شاخص‌های سطح بهره‌مندی از امکانات آموزشی و پرورشی است؛ شمار مرگ‌های ناشی از خشونت نسبت به کل جمعیت، شاخص امنیت است؛ و میزان اوقات فراغت نسبت به زمان کار، یکی از سنج‌های مربوط به استاندارد اوقات فراغت و تفریح است.

مفهوم فقر مطلق در جامعه‌شناسی به‌طور وسیعی مورد انتقاد قرار گرفته است. این مفهوم بر پایه این فرض بنا شده است که حداقلی از نیازهای اساسی وجود دارد که برای همه مردم در همه جوامع یکسان است، حال آن که به سهولت می‌توان استدلال کرد که توجیه چنین حداقل‌هایی حتی برحسب غذا، پوشاک و سرپناه بسیار دشوار است. چنین نیازهایی نه فقط در بین جوامع گوناگون بلکه حتی در داخل یک جامعه واحد نیز متفاوت‌اند. از همین رو

پیتر تونسنند استدلال می‌کند که تعریف نیازهای تغذیه‌ای بدون در نظر گرفتن نوع و مقتضیات مشاغل و شکل متعارف گذران اوقات فراغت در جوامع، نه فقط دشوار بلکه غیرقابل پذیرش است. مثلاً میزان نیازهای تغذیه‌ای در جوامع ابتدایی کوچنده مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک تفاوت زیادی با میزان نیاز مردم جوامع نوین (مثلاً جوامع غربی) دارد. حتی در داخل جوامع نوع اخیر نیز تفاوت زیادی در میزان غذای مورد نیاز یک کارمند پشت میز نشین و یک کشاورز که روزانه ۱۴ تا ۱۶ ساعت در مزرعه کار می‌کند وجود دارد. نظیر همین انتقادات را می‌توان در مورد سرپناه مطرح کرد. مثلاً جک و ژانت روش (*Roach*) استدلال می‌کنند که «زندگی شهری مستلزم در اختیار داشتن سرپناه مناسبی است که نه فقط شخص را از باد و باران و غیره محافظت کند بلکه به محل مناسبی برای پخت و پز و نیز به تسهیلات آبرسانی و دفع فاضلاب و زباله نیز مجهز باشد. در حالی که همه این مسایل در موقعیت زندگی روستایی اغلب به‌نحو ساده‌تری برطرف می‌شود» (زاهدی، ۱۳۷۳).

اگر نیازهای اساسی فرهنگی نیز مورد نظر باشد تعریف فقر مطلق بسیار دشوارتر خواهد بود. چنین نیازهایی از زمانی به زمان دیگر و از مکانی به مکان دیگر متفاوت‌اند. وجه بارز این تفاوت را مثلاً می‌توان در مورد «امنیت» که یکی از نیازهای اساسی فرهنگی در تعریف درنوووسکی و اسکات است بیان کرد: امنیت (خواه سیاسی و خواه اقتصادی یا اجتماعی) برای اعضای هر گروه اجتماعی در هر جامعه و در هر زمان خاصی می‌تواند معنی و مفهوم جداگانه و کاملاً متفاوتی داشته باشد. از لحاظ جامعه‌شناختی دلالت‌های امنیت گاه چنان متفاوت است که هرگونه مقایسه و تعمیمی را ناممکن می‌کند. مثلاً امنیت مالی بیشتر مردم در اغلب جوامع تا یک قرن پیش متضمن تأمین مالی این افراد در سنین سالخوردگی از سوی اعضای جوان‌تر خانواده (اغلب فرزندان) بود. در حالی که امروزه این وظیفه دولت‌ها یا طرح‌های بیمه خصوصی است که

به سالخوردگان حقوق بازنشستگی و مقرری ماهانه پرداخت کنند. افزایش طول عمر، کاهش بُعد خانوار و کوتاه‌تر شدن سن بازنشستگی شرایط بزرگسالان را کاملاً عوض کرده است و به این ترتیب تعریف امنیت برای این گروه در حال حاضر نسبت به یک قرن پیش زمین تا آسمان فرق کرده است.

به منظور رفع نارسایی‌های اشاره شده، بسیاری از پژوهشگران از به کارگیری مفهوم استانداردهای مطلق بر پایه اندیشه نیازهای جسمی و یا نیازهای فرهنگی خودداری کرده و به جای آن، ایده استانداردهای نسبی را که مبتنی بر ویژگی‌های زمانی و مکانی خاص است بسط داده‌اند. به این ترتیب در پژوهش‌های محلی و منطقه‌ای فقر، ایده فقر مطلق تا حدود قابل ملاحظه‌ای جایگزین ایده فقر نسبی شده است. فقر نسبی برحسب داوری‌هایی اندازه‌گیری می‌شود که از سوی اعضای یک جامعه معین در مورد این که چه چیزهایی استاندارد معقول و پذیرفتنی زیست و سبک زندگی برحسب مقتضیات روز را تشکیل می‌دهند صورت می‌گیرد. از این منظر دیگر نمی‌توان استانداردهای متفاوت و معقول زندگی روستایی و به تبع آن مقیاس‌های فقر روستایی را برحسب نگرش‌ها و ضابطه‌های زندگی شهری تعریف کرد. بلکه داوری درباره آن را که مبنای تعریف فقر روستایی قرار خواهد گرفت باید یا به خود روستائینان واگذار کرد و یا در وجه عملیاتی‌تر و عقلانی‌تر، از یافته‌های مطالعات میدانی‌ای بهره گرفت که توسط پژوهشگران کارآشنا در زمینه ارزیابی و سنجش سطح زندگی روستایی در شرایط زمانی و مکانی مشخص صورت پذیرفته است. همان‌گونه که می‌توان حدس زد، این الزامات محدودیت‌های جدی و مهمی برای سیاست‌گذاری‌های مشخص و فراگیر و انجام اقدامات اجرایی گسترده در زمینه فقرزدایی، خاصه در نواحی روستایی به وجود می‌آورد.

پیترونسند استدلال می‌کند که «در داخل یک جمعیت، افراد و خانوارها و گروه‌ها را آن‌گاه می‌توان فقیر خواند که منابع تهیه انواع غذاها، مشارکت در فعالیت‌ها، امکانات لازم برای

زندگی و آرامش مألوف را از دست داده باشند یا دست کم موقعیت فقیر بودنشان به طور وسیع، در داخل جوامعی که به آن تعلق دارند، مورد تأیید و تصدیق باشد. منابع در اختیار این عده به طور جدی و اساسی از متوسط فردی یا خانوادگی متعارف کمتر است و در نتیجه این گروه از افراد معمولاً از زندگی اجتماعی، رسوم و فعالیت‌ها کنار گذاشته می‌شوند (Haralambos, Heald, 1991:142).

به این ترتیب می‌توان پذیرفت که مفهوم فقر نسبی بدون توجه به نظرگاه‌های مورد توجه در مفهوم فقر مطلق کامل نخواهد بود. آمارتیاسن در اثر مشهورش فقر و گرسنگان رهیافتی تحلیلی به سوی «محرومیت نسبی» (*Relative Deprivation*) به عنوان هسته اصلی تعریف مفهوم فقر در پیش می‌گیرد، ولی در عین حال نشان می‌دهد که ایده نیاز اساسی یا محرومیت مطلق تنها راهی است که براساس آن می‌توان جایگاهی محوری برای سوء تغذیه در مفهوم فقر قائل شد. او می‌نویسد «فقر عامل محرومیت است. تغییر جهت اخیر در توجه از محرومیت مطلق به نسبی خصوصاً در ادبیات جامعه‌شناختی، چارچوب مفیدی برای تحلیل ارائه کرده است. اما محرومیت نسبی اساساً رویکرد ناقصی به فقر است. این مفهوم، رویکرد اولیه بی‌چیزی مطلق را تکمیل می‌کند اما نمی‌تواند جانشین آن شود. رویکرد بسیار زیان‌آور و گمراه‌کننده زیست‌شناختی - که به حق سزاوار صورت‌بندی مجدد بنیادی است ولی نباید آن را رد کرد - به همین مفهوم محوری تقلیل‌ناپذیر یعنی محرومیت مطلق بستگی دارد. از این رو باید موضوع گرسنگی یا بی‌غذا بودن را در مرکز مفهوم فقر قرار داد» (Townsend, 1993).

باتوجه به این دیدگاه‌های اصلاحی است که در یکی از جدیدترین گزارش‌های بانک جهانی درباره تحلیل فقر (۲۰۰۵)، مفهوم فقیر بودن این گونه تعریف شده است: «فقر گرسنگی است. فقر نداشتن سرپناه است. فقر بیمار بودن و عدم توانایی مراجعه به پزشک است. فقر دسترسی نداشتن به مدرسه و ناآشنایی با خواندن است. فقر نداشتن شغل،

هراس از آینده و هر روز فقط برای همان روز زنده ماندن است. فقر از دست دادن کودک به خاطر دسترسی نداشتن به آب پاکیزه است. فقر بی‌قدرتی است، فقدان بازنمایی و نداشتن آزادی است.»

۳) روش‌های محاسبه خط فقر

اصطلاح خط فقر را نخستین بار چارلز بوت در جلد هفدهم اثر بزرگش «زندگی و کار مردم در لندن» به کاربرد (Marshal, 1998). بوت در این مجلد، درآمد را به عنوان مقیاس فقر در نظر گرفت و خط فقر را سطحی از درآمد تعریف کرد که خانوارها با آن قادر به پاسخگویی به نیازهای ضروری برای گذران زندگی نباشند. از آن زمان تاکنون خط فقر با اصلاحات مستمری که در نحوه تعریف و چگونگی محاسبه آن صورت گرفته در محاسبات مربوط به تعیین حجم و فراوانی تعداد فقرا در جامعه به کار برده می‌شود. امروزه روش‌های محاسبه خط فقر بسیار متنوع است و بسته به این که کدام مفهوم از فقر مورد نظر باشد روش محاسبه نیز فرق خواهد داشت. اهم روش‌هایی که در این مورد به کار برده می‌شود از این قرارند (حداداد کاشی، ۱۳۸۱):

- روش اندازه‌گیری خط فقر براساس کالری مورد نیاز (بر پایه مفهوم فقر مطلق).
- روش اندازه‌گیری خط فقر براساس درصد معینی از میانگین مخارج (بر پایه مفهوم فقر نسبی).
- روش تعیین خط فقر براساس درصد معینی از میانه مخارج خانوارها (بر پایه مفهوم فقر نسبی).
- روش تعیین خط فقر بر پایه معکوس ضریب انگل؛ این شاخص از طریق محاسبه نسبت میان مخارج خوراکی خانوار به کل درآمد خانوار، پایگاه اقتصادی خانوار را مشخص می‌کند. این نسبت هر چه بزرگتر باشد بازگویی پایگاه اقتصادی و سبک زندگی نازل‌تری

است زیرا بزرگتر بودن آن به این معنی است که خانواده همه درآمد یا گاهی اوقات حتی مبلغی بیش از درآمد دریافتی را صرف هزینه‌های خوراکی می‌کند. این روش بر پایه مفهوم عینی فقر استوار است. برای محاسبه خط فقر بر مبنای این روش، نخست ضریب انگل براساس مدل‌های اقتصادسنجی برآورد می‌شود و سپس مخارج خوراکی خانوار در معکوس ضریب انگل ضرب می‌شود.

- روش اندازه‌گیری خط فقر بر پایه معکوس ضریب انگل فقرا (بر پایه مفهوم عینی فقر). روش *FGT*؛ این روش که به نام طراحان آن فاستر (*Foster*)، گریر (*Greere*) و توربک (*Thorbecke*) به این نام خوانده می‌شود یکی از پیشرفته‌ترین روش‌های اندازه‌گیری فقر است. هدف از ابداع این روش رفع نارسایی‌های روش‌های ساده اندازه‌گیری خط فقر بوده است که عمق و شدت فقر را مشخص نمی‌کنند. این کاستی باعث شد که سن در سال ۱۹۷۶ خصوصیات یک شاخص فقر مناسب را تبیین کند. پس از او فاستر، گریر و توربک موفق شدند گروهی از شاخص‌های فقر را ارائه دهند که خصوصیات مورد نظر سن را برآورده می‌کنند (عرب مازار و حسینی‌نژاد، ۱۳۸۳). آن‌ها نشان دادند که روش پیشنهادی‌شان که مبتنی بر «بررسی نامتمرکز» (*Noncentral*) فقر است به سبب خصوصیت اصلی آن یعنی «تجزیه‌پذیری» (*Decomposability*) بهترین روش برای مطالعه فقر به شمار می‌آید. در این روش، جامعه مورد بررسی به گروه‌های مختلفی تقسیم و میزان سهم هر یک از این گروه‌ها در فقر عمومی برآورد می‌شود. بر مبنای این روش می‌توان شاخص‌های اصلی شناخت فقر بر طبق نظرگاه سن، مشتمل بر «نسبت سرشمار» (*Headcount Ratio*) یا «نقطه اصابت فقر» (*Incidence Poverty*)، «نسبت شکاف فقر» (*Poverty Gap Ratio*)، «نسبت شکاف فقر» (*Poverty Gap Point*) و نیز «شدت فقر» (*Severity of Poverty*) را به دست آورد. شاخص شدت فقر از آن جهت که تمرکز بر گروه فقیرترین فقرا را امکان پذیر می‌کند، بهترین شاخص به‌شمار

می‌آید (همان). لازم به یادآوری است که برای محاسبه شاخص *FGT* در یک جامعه لازم است که ابتدا خط فقر در آن جامعه، بر اساس یکی از روش‌های پیش گرفته، محاسبه شود.

۴) فقر روستایی

به گزارش ایفاد در سال ۲۰۰۱ حدود ۱/۲ میلیارد نفر در جهان در شرایط «فقر مصرفی حاد» (*Extrem Consumption Poverty*) قرار داشته‌اند. بیش از دوسوم این افراد در آسیا بوده‌اند که جنوب آسیا به تنهایی حدود نیمی از آن‌ها را در بر می‌گیرد و حدود یک چهارم نیز در صحرای افریقا بوده‌اند. سه چهارم از این فقرا (یعنی ۹۰۰ میلیون نفر) در نواحی روستایی کار و زندگی می‌کنند؛ و جالب این که پیش‌بینی شده است که بیش از نیمی از آن‌ها در سال ۲۰۲۵ نیز در همین شرایط قرار داشته باشند. (*IFAD, 2001*). مؤسسه نان برای جهان نیز در گزارش گرسنگی سال ۲۰۰۵ گزارش می‌کند شمار گرسنگان جهان در سال ۲۰۰۵ حدود ۸۵۲ میلیون نفر است؛ یعنی به تقریب، از هر شش نفر ساکنان کره زمین یک نفر گرسنه است. براساس همین گزارش از هر ۴ نفر کسانی که در جهان امروز دچار گرسنگی‌اند، ۳ نفر در نقاط روستایی زندگی می‌کنند و کشاورزان خرده‌پا بیشترین درصد از مردم گرسنه جهان را تشکیل می‌دهند. در این گزارش تصریح شده است که فقیرترین و حاشیه‌ای‌ترین گروه‌ها در جهان، کشاورزان خرده‌پا و روستاییان بی‌زمین‌اند که سه چهارم از مردم گرسنه یا مبتلا به سوءتغذیه جهان را تشکیل می‌دهند (تقویت اجتماعات روستایی، ۲۰۰۵).

در ایران نیز مطالعات انجام شده بازگوی آن است که مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی درگیر فقر در اجتماعات روستایی به ترتیب عبارتند از: بیکاران؛ خانوارهای تحت سرپرستی زنان؛ چوپانان؛ کارگران روستا؛ ماهی‌گیران خرده‌پا؛ سالخوردگان و از کارافتادگان؛ و روستاییان

بی‌زمین؛ و همچنین گروه‌های اجتماعی به شدت آسیب‌پذیر در مقابل فقر عبارتند از: کشاورزان خرده‌پا؛ و بهره‌برداران معیشتی که عمدتاً در واحدهای بهره‌برداری کوچک و متوسط به کار اشتغال دارند (زاهدی و عبقری، ۱۳۷۵).

۱-۴) روند اندازه‌گیری فقر روستایی در کشور

اگرچه ادبیات اجتماعی در ایران، از شعر و حکایت گرفته تا آثار جغرافی‌شناسان و سفرنامه‌نویسان خارجی و داخلی سرشار از اشارات روشن مستقیم و نامستقیم به وضعیت اسفبار، ستمکشی ذلت‌بار و فقر شدیدی است که در خلال قرون متمادی در نواحی روستایی ایران حاکم بوده است و نیز گرچه وجود رسوم نظیر «تقاوی»، «التجأ»، «زکوت»، «صدقه»، «کوچین» و «نان سفره» و نظام‌هایی از قبیل «اکاره»، «بازیاری»، «ته بافه جمع‌کنی» و «سلف‌فروشی» و روش‌هایی از قبیل «نونی» و «کل کردن» دلالت روشنی بر دیرینگی فقر در نواحی روستایی کشور دارند اما این فقط اجرای اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ بود که شرایط مناسب و مساعد برای توجه روشمند به فقر روستایی و کوشش‌های سازمان‌یافته برای شناخت و تحلیل آن را فراهم ساخت.

نخستین بار نیکی کدی (*Nikki Keddie*) از طریق مقایسه نتایج دو تحقیق که یکی در سال ۱۹۵۴ (قبل از اصلاحات ارضی) و دیگری در سال ۱۹۶۷ (پس از اصلاحات ارضی) صورت گرفته بود به مقایسه روستاهای ایران قبل و بعد از اصلاحات ارضی پرداخت و ضمن این مقایسه به نتایج نابرابری‌آفرین اصلاحات ارضی و فقرزایی حاصل از آن برای برخی گروه‌های اجتماعی موجود در روستاها اشاره کرد. کدی ابتدا براساس نتایج مطالعه سال ۱۹۵۴، قشرهای اجتماعی موجود در روستاها را به ۱۴ گروه تقسیم‌بندی کرد که به ترتیب منزلت اجتماعی از این قراراند:

- زمینداران غایب از جمله معتمدین و متولیان اراضی دولتی، سلطنتی و موقوفه؛

- وام‌دهندگان غایب؛
- صاحب‌منصبان روستا مشتمل بر کدخدا، عامل کدخدا، آبیاری، دشتبان و غیره؛
- مالکان کوچک غیرکشتکار؛
- وام‌دهندگان کوچک غیرکشتکار؛
- غیرکشتکاران اجاره‌دهنده وسایل تولید (معمولاً گاو و گاهی آب)؛
- سرپرست غیرکشتکار گروه کار زراعی، فراهم‌کننده حداقل یکی از وسایل تولید [= گاو بند]؛
- مالکان کشتکار کوچک؛
- کشتکاری که مبلغی ثابت اجاره می‌پردازد؛
- کشتکار سرپرست گروه کار [= سربنه]؛
- سهم‌بری که بعضی از وسایل تولید (معمولاً گاوکار) را در اختیار داشته و رییس گروه کار هم نیست؛
- سهم‌بری که تنها نیروی کارش را می‌فروشد اما یک پست ثابت در گروه کار یا در واحد زراعی دارد [= پابنه]؛
- کارگرانی با دستمزد ثابت نقدی و جنسی [= کارگر و برزگر]؛
- کارگران فصلی بدون داشتن جایگاهی در گروه کار یا زمین که اغلب در فصول اوج فعالیت‌های کشاورزی کار می‌کنند [= کارگر فصلی] (کدی، ۱۳۶۰: ۸ و ۹)؛
- کدی سپس از طریق مقایسه این اقشار با اقشار احصا شده در مطالعه ۱۹۶۴ نتیجه می‌گیرد که در اثر اجرای اصلاحات ارضی تنها لایه‌های ۱ و ۲ از قشر بندی چهارده‌گانه یاد شده حذف شدند و بقیه قشرها باقی مانده و حتی موقعیت‌شان تثبیت شد. بر طبق تحلیل کدی قانون اصلاحات ارضی در زمینه واگذاری زمین، اولویت را به آن‌هایی داد که صاحب وسایل تولید بودند. در عمل این بدان معنا بود که غیرکشتکاران رده‌های ۵ و ۶ و ۷ زمین

دریافت کردند در حالی که زارعین رده‌های ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ که شاید ۴۰ تا ۵۰ درصد روستاییان را شامل می‌شدند از دریافت زمین محروم ماندند (کدی، همان: ۱۰). این اشاره دلالت ضمنی دارد بر فقیرتر شدن برخی گروه‌های اجتماعی در روستاها پس از اجرای اصلاحات ارضی. بررسی تحلیلی دیگری نیز دربارهٔ همین دوره وجود دارد که توسط حسین عظیمی صورت گرفته و اطلاعات کمی دقیق‌تری را در این خصوص به دست می‌دهد. این تحلیل که در سال ۱۳۶۲ در مقاله‌ای با نام «توزیع زمین و درآمد در آستانهٔ اصلاحات ارضی» منتشر شد به طور ضمنی بازگویی آن است که اصلاحات ارضی عمدتاً در جهت تشدید نابرابری‌های اجتماعی عمل کرده است. عظیمی این نتیجه را تلویحاً و از طریق اثبات این موضوع که الگوی توزیع درآمد (و نه الگوی توزیع زمین) در دوره قبل از اجرای اصلاحات ارضی در اجتماع روستایی بالنسبه متعادل بوده است به دست می‌دهد. او در این بررسی پنج الگوی توزیع متفاوت را محاسبه کرده بود که از این قراراند: الف) توزیع زمین کشاورزی بین بهره‌برداران؛ ب) توزیع محصول ناخالص کشاورزی بین بهره‌برداران؛ ج) توزیع محصول خالص کشاورزی بین بهره‌برداران پس از پرداخت سهم ارباب؛ د) توزیع محصول خالص کشاورزی بین بهره‌برداران پس از پرداخت سهم بزرگران و دهقانان بی‌زمین؛ و ه) توزیع درآمد کشاورزی و غیرکشاورزی بین بهره‌برداران.

در هر یک از این توزیع‌های پنج‌گانه، عظیمی کوشید که وضعیت توزیع را براساس ضرایب جینی در استان‌های ۱۴ گانهٔ آن روز کشور بازگو کند. دو توزیع اول و پنجم مستقیماً به موضوع سنجش فقر و نابرابری در روستاها مربوط می‌شوند. در مورد توزیع اول به ترتیب استان‌های «ارباب‌خیز» کرمان (۰/۷۴)، اصفهان و یزد و نیز سیستان و بلوچستان (۰/۶۹)، خراسان (۰/۶۵) و مازندران (۰/۶۱) شدیدترین نابرابری‌ها در توزیع زمین، و منطقهٔ عشایرنشین چهارمحال و بختیاری (۰/۳۶) کمترین میزان نابرابری را داشته‌اند؛ و در مورد توزیع پنجم نیز مجدداً کرمان (۰/۴۷)، خراسان (۰/۴۴)، سیستان و بلوچستان (۰/۴۳) و مازندران (۰/۳۸) شدیدترین نابرابری‌ها

و چهارم‌حال‌وبختری (۰/۱۵) و اصفهان و یزد (۰/۱۶) خفیف‌ترین نابرابری را در توزیع درآمد کشاورزی و غیرکشاورزی بین بهره‌برداران روستایی داشته‌اند (عظیمی، ۱۳۶۲).

عظیمی همچنین در چارچوب همین رشته از مطالعات، براساس آمارهای مصرف خانوارهای شهری و روستایی ایران، خط فقر را برای سال ۱۳۵۱ برآورد کرده است. این خط فقر که با توجه به محتوای تغذیه‌ای هزینه‌های خانوار در مناطق شهری و روستایی کشور برآورد گردیده در جدول شماره ۱ بازگو شده است (عظیمی، ۱۳۷۱: ۲۰۴).

جدول ۱: خط فقر و درآمد سرانه مناطق شهری و روستایی در سال ۱۳۵۱ (به ریال)

مناطق	خط فقر		درآمد سرانه	خط فقر به صورت درصدی از درآمد سرانه	
	حداقل	حداکثر		حداقل	حداکثر
شهری	۱۲۴۰۰	۳۰۸۷۰	۶۴۷۵۰	۱۹	۴۷
روستایی	۹۶۳۰	۲۱۹۱۰	۱۵۹۶۰	۴۳	۱۳۷

نخستین مطالعه جامع فقر در کشور در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ براساس آمارهای مصرف خانوارهای شهری و روستایی در مؤسسه برنامه‌ریزی ایران صورت پذیرفت. در این مطالعه ضمن بررسی تفصیلی ابعاد فقر و ارتباط آن با مسایل توسعه اقتصادی و الگوی توزیع درآمد، مشخص شد که فقر در ایران بسیار گسترده است. نتایج مطالعه بازگویی آن بود که حدود ۴۷ درصد از جمعیت شهری و ۴۸ درصد از جمعیت روستایی کشور در آن زمان دچار فقر تغذیه‌ای بوده‌اند (عظیمی، همان: ۲۰۳).

از الگوی توزیع درآمد در نقاط روستایی کشور در دهه اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی اطلاع دقیقی در دست نیست. اگرچه در سال‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب اجرای اصلاحات ارضی اسلامی و به ویژه تأکید ایدئولوژیک و سازمان‌یابی شده هیأت‌های هفت نفری در زمینه واگذاری زمین به روستاییان تهیدست و بی زمین می‌توانست موجبات بهبود نسبی وضعیت تهیدستان روستایی را فراهم سازد ولی به نظر می‌رسد که وقایع بعدی از

جمله بروز جنگ تحمیلی، تورم بالا، توقف زود هنگام اصلاحات ارضی اسلامی و کاهش شدید تولید ناخالص داخلی مانع از آن شده باشد که در مقیاس کلی سطح زندگی همگانی در نواحی روستایی بهبود یافته و در مقیاس خاص موقعیت اقتصادی فقرای روستا ارتقا پیدا کند. به هر حال، فقدان مطالعات روشمند در این زمینه مانع از آن است که بتوان در این مورد اظهار نظر درست و قاطع کرد. اکثر مطالعات انجام شده در این دوره جنبه محلی و محدود داشته و مربوط به مطالعات موردی یا موضوعی خاص است و به دلیل فقدان پایه‌های روش‌شناختی واحد و ناهمزمانی مقاطع، اجازه یک بررسی تطبیقی را نمی‌دهد.

در سال ۱۳۶۹ طرح جامع «مطالعات مصرف مواد غذایی و تغذیه در کشور» از سوی انستیتو تحقیقات تغذیه‌ای به سفارش وزارت کشاورزی در ۲۴ استان کشور آغاز گردید. اگرچه قسمتی از نتایج این مطالعه جامع در دهه ۱۳۷۰ برای محاسبات مربوط به میزان امنیت غذایی و ضریب خودکفایی تولیدات کشاورزی مورد استفاده قرار گرفت اما برای اندازه‌گیری حجم فقر در جامعه یا به عنوان اطلاعات واسطه برای محاسبه خط فقر تاکنون مورد استفاده قرار نگرفته است که این عدم کاربرد محتملاً ناشی از نحوه سازماندهی یافته‌های این مطالعات است. بر طبق نتایج این مطالعه جامع، اگرچه میزان عرضه غذا در کشور بیش از حد نیازمندی‌های غذایی جامعه بوده اما در دوره بررسی، حدود ۲۰ درصد از مردم به غذای کافی (از بعد کمیت) دسترسی نداشتند و مصرف سرانه انرژی آنان کمتر از ۸۰ تا ۹۰ درصد حد نیاز بوده است (طرح جامع مطالعات مصرف مواد غذایی، ۱۳۷۰-۷۳).

از آغاز دهه ۱۳۷۰ مطالعات مربوط به شناخت و تحلیل فقر روستایی در کشور به تدریج رونق گرفت. از زمره برجسته‌ترین این مطالعات می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- مطالعه پیرامون «اشتغال و فقر در جامعه روستایی ایران» که به سفارش وزارت جهادسازندگی برای ارایه به سمینار بین‌المللی اسکاپ انجام شد و نتایج آن نشان می‌دهد که ۴۳/۷ درصد از جمعیت کشور، معادل ۲۳/۸ میلیون نفر، زیر خط فقر قرار داشته‌اند.

۳۹/۶ درصد از این جمعیت فقیر در روستاها و مابقی در شهرها به سر می‌برند (اشتغال و فقر در جامعه روستایی ایران، ۱۳۷۱: ث).

- پژوهش درباره «سیاست‌های حمایتی از قشرهای آسیب‌پذیر» که از سال ۱۳۷۰ زیر نظر جمشید پژویان در معاونت امور اقتصادی وزارت دارایی آغاز شد. نتایج این مطالعه بازگویی آن است که طی دوره ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ سهم ۲۰ درصد ثروتمندترین افراد روستایی از ۶۷/۵۳ درصد به ۵۰/۱ درصد افزایش یافته و در عین حال ضریب جینی در جامعه روستایی نیز از ۰/۳۸۹ به ۰/۳۷۲ رسیده که معرف ایجاد تعادل بیشتر در نظام توزیع درآمد در جامعه در این دوره است (پژویان، ۱۳۷۳: ۱۵).

- کوشش دیگر در این زمینه، مطالعه‌ای است که تحت عنوان «فقر و آسیب‌پذیری روستایی» از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ در مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی زیر نظر زاهدی انجام شده است. بخش کشوری این مطالعه در سال ۱۳۷۵ در مجموعه مقالات «فقر و آسیب‌پذیری روستایی» تحت عنوان «روستایان فقیر و آسیب‌پذیر: خطوط اساسی برای شناسایی قشرهای فقیر و آسیب‌پذیر روستایی» منتشر شد. نتایج مطالعه بازگویی آن است که در جامعه روستایی کشور، هفت گروه اجتماعی و شغلی را می‌توان به اعتبار منزلت اجتماعی، پایگاه شغلی، سطح قدرت اجتماعی و وضعیت زندگی، فقیر به حساب آورد این هفت گروه مشتمل‌اند بر: بیکاران، خانواده‌های تحت سرپرستی زنان، چوپانان، ماهی‌گیران خرده‌پا، کارگران روستا، سالخوردگان و از کارافتادگان روستایی و بالاخره روستایان بی‌زمین» (زاهدی و عبقری، ۱۳۷۵: ۴۲).

همچنین بر طبق نتایج این بررسی از مجموع ۴۲۶۳۴۰۳ خانوار روستایی و عشایری ساکن در نقاط غیرشهری در سال ۱۳۷۰، جمعاً ۷۸۸۵۹۳ خانوار یعنی حدود ۱۸/۵ درصد از فقر مزمن رنج می‌برده یا به اعتبار درآمد اندک در وضعیت آسیب‌پذیری شدید قرار داشته‌اند.

- کوشش گسترده و شایان ذکر دیگر در این زمینه، مطالعه‌ای است که زیر نظر فرهاد خداداد کاشی تحت عنوان «اندازه‌گیری انواع خط فقر، شکاف فقر، شاخص فقر» با استفاده از نتایج آمارگیری‌های هزینه و درآمد خانوارهای شهری روستایی برای دوره زمانی ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۹ در پژوهشکده آمار صورت گرفت. در این مطالعه خداداد کاشی با کاربرد ۵ روش اصلی اندازه‌گیری خط فقر کوشیده است که خطوط فقر را بر پایه مفاهیم فقر مطلق و فقر نسبی برای جوامع شهری و روستایی در فاصله زمانی یاد شده برآورد کند. نتایج این کوشش برای جامعه روستایی در جدول شماره ۲ بازگو شده است.

جدول شماره ۲

همان‌گونه که در جدول می‌توان دید در دوره ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۹ خط فقر روستایی رشد سالانه‌ای عموماً معادل ۲۲ درصد داشته است. با توجه به این که میزان این رشد سالانه از رشد درآمد و تولید بیشتر است می‌توان پذیرفت که در طی سال‌های مورد بررسی، پیوسته بر دامنه و حجم فقر روستایی افزوده شده است و هر ساله تعداد بیشتری از افراد و خانوارهای روستایی به دلایلی از قبیل بیکاری، سالخوردگی و ازکارافتادگی، فوت همسر، عدم تعادل میان درآمد و هزینه و همچنین به سبب خسارت‌های اقتصادی ناشی از بروز حوادث غیرمترقبه طبیعی از قبیل خشکسالی، سیل، تگرگ، زلزله و امثال این‌ها به خیل فقرای روستایی پیوسته‌اند و در مقابل، برای گروه‌های اسیر شده در تله فقر، فرصت‌هایی از فقر و محرومیت فراهم نشده است.

- مطالعه شایان ذکر دیگر، کوششی دانشگاهی است که به صورت پایان‌نامه تحصیلی دوره کارشناسی ارشد زیر نظر عباس عرب‌مازار تحت عنوان «برآورد میزان فقر و شدت آن در گروه‌های مختلف شغلی خانوارهای روستایی ایران» انجام پذیرفته است (عرب‌مازار و حسینی‌نژاد، ۱۳۸۳). بخشی از یافته‌های این مطالعه (شاخص شکاف فقر) که با استفاده از روش پیشرفته *FGT* صورت گرفته در جدول شماره ۳ بازگو شده است. این مطالعه نشان می‌دهد که شکاف فقر در سال ۱۳۷۹ در نمونه‌های مورد بررسی ۴۲ درصد است. به این معنی که درآمد خانوارهای فقیر در جامعه نمونه به طور متوسط حدود ۴۲ درصد کمتر از خط فقر جامعه روستایی بوده است. بیشترین میزان شکاف فقر (۵۸ درصد) در گروه بیکاران و از کارافتادگان مشاهده شد. از سوی دیگر با توجه به مناطق جغرافیایی سکونت خانوارهای روستایی فقیر، مناطق مرکزی نسبت به بخش‌های دیگر شکاف فقر بیشتری داشته‌اند، حال آن که خانوارهای فقیر در منطقه جنوبی دارای کمترین شکاف فقر (۳۷ درصد) بوده‌اند. کمترین شکاف و عمق فقر به خانوارهایی تعلق داشته که سرپرست آن‌ها به صورت استخدامی در بخش خصوصی شاغل بوده است. در این گروه شکاف فقر به

طور متوسط عددی حدود ۳۰ درصد را نشان داده است. پس از این گروه، دارندگان مشاغل آزاد خدماتی با ۳۲ درصد شکاف فقر کمترین فاصله را از خط فقر داشته‌اند. شاغلان مستقل بخش کشاورزی به طور متوسط ۲۴ درصد پایین‌تر از خط فقر قرار داشته‌اند که در این گروه بیشترین و کمترین شکاف به ترتیب مربوط به ساکنان نواحی غربی (۳۱ درصد) و جنوبی (۱۶ درصد) بوده است. در میان فقرای مشاغل آزاد، آن‌ها که در بخش خدمات قرار داشته‌اند تنها ۱۱ درصد از خط فقر پایین‌تر بوده‌اند ولی در مشاغل تولیدی این رقم به ۱۸ درصد می‌رسد که باز هم بیانگر شرایط نامطلوب تولیدکنندگان این بخش نسبت به خدمات در جامعه روستایی کشور است.

جدول ۳: شاخص شکاف فقر در گروه‌های مختلف خانوارهای روستایی در سال ۱۳۷۹

کل	کشاورزان	شاغلان آزاد		استخدام شوندگان			بیکاران و ازکارافتادگان	
		خدماتی	تولیدی	بخش تعاونی	بخش عمومی	بخش خصوصی		
۰/۴۰	۰/۳۰	۰/۳۴	۰/۳۳	۰/۳۶	۰/۳۱	۰/۵۳	۰/۵۵	نواحی شمالی (۱)
۰/۴۲	۰/۴۴	۰/۳۳	۰/۳۹	۰/۳۷	۰/۳۴	۰/۲۸	۰/۵۷	نواحی غربی (۲)
۰/۴۵	۰/۴۲	۰/۲۲	۰/۳۵	۰/۳۸	۰/۳۱	۰/۲۹	۰/۶۶	نواحی مرکزی (۳)
۰/۳۷	۰/۳۳	۰/۳۲	۰/۳۱	۰/۳۳	۰/۳۹	۰/۲۲	۰/۴۴	نواحی جنوبی (۴)
۰/۴۲	۰/۲۹	۰/۳۶	۰/۴۲	۰/۳۸	۰/۳۹	۰/۲۴	۰/۶۰	نواحی شرقی (۵)
۰/۴۲	۰/۳۵	۰/۳۲	۰/۳۷	۰/۳۷	۰/۳۳	۰/۳۰	۰/۵۸	کل

مأخذ: عرب‌مازار و حسینی‌نژاد، ۱۳۸۳، ص ۱۳۵.

- (۱) شامل استان‌های گیلان، مازندران، گلستان و اردبیل.
- (۲) شامل استان‌های آذربایجان شرقی و غربی، کرمانشاه، کردستان، همدان، چهارمحال و بختیاری، لرستان، ایلام، کهگیلویه و بویراحمد و زنجان.
- (۳) شامل استان‌های مرکزی، اصفهان، سمنان، یزد، تهران، قم و قزوین.
- (۴) شامل استان‌های خوزستان، فارس، بوشهر و هرمزگان.
- (۵) شامل استان‌های خراسان، سیستان و بلوچستان و کرمان.

- و بالاخره، کوشش دیگر در این زمینه مربوط به پژوهشی است که زاهدی در زمینه بررسی «توان پس‌انداز خانوارهای روستایی و آثار آن بر مشارکت روستاییان در فرآیند توسعه» انجام داده است (زاهدی، ۱۳۸۴). این مطالعه نشان می‌دهد که بیش از ۵۹ درصد خانوارهای روستایی نه فقط توان پس‌اندازگذاری مثبت را ندارند بلکه توان پس‌اندازگذاری آنان منفی است. منفی بودن توان پس‌اندازگذاری بازگوی عدم تعادل میان هزینه و درآمد در سطح متوسط در روستاها و یا به سخن دیگر برتری هزینه‌های خانوار بر میزان درآمد خانوار است. طبیعتاً در چنین مواردی فقط با استفاده از سازوکار استقراض می‌توان شرایط بقای خانوار را فراهم ساخت و این فرایند را قبل از هر چیز باید به معنای وجود تله فقر و محرومیت در نقاط روستایی تلقی کرد. برخی از نتایج این پژوهش در زمینه الگوی توزیع درآمد در نقاط روستایی کشور به قرار زیر است:

۲-۴) الگوی توزیع درآمد در نقاط روستایی کشور

۱-۲-۴) طبقات درآمدی روستاییان

نتایج آمارگیری‌های هزینه و درآمد خانوارهای روستایی بازگوی آن است که روستاییان کشور عمدتاً کم‌درآمدند و بخش مهمی از آنان بر طبق معیارهای متداول جهانی فقیر محسوب می‌شوند. در جدول شماره ۴ طبقات درآمدی خانوارهای روستایی براساس نتایج تفصیلی آمارگیری از هزینه و درآمد خانوارهای روستایی در سال ۱۳۷۸ بازگو شده است. اگر بر طبق تعریف بانک جهانی درآمد کمتر از یک دلار در روز شاخص خط فقر مطلق در نظر گرفته شود، پنج طبقه درآمدی اول جدول که معادل ۸۳ درصد از کل خانوارهای نمونه روستایی در جریان آمارگیری اشاره شده‌اند، کلاً زیر خط فقر قرار می‌گیرند و آنان را می‌توان خانوارهای فقیر و نیازمند حمایت به شمار آورد.

اغلب این خانوارهای فقیر به گروه روستاییان بی‌زمین و یا زمینداران خرده‌پا تعلق دارند و مشخصه بارز زندگی اقتصادی آنها غلبه سهم درآمدی مربوط به منابع مزد و حقوق و درآمدهای متفرقه (اغلب اعانات) است. قدر نسبی درآمد حاصل از مزد و حقوق در بین این گروه از حداقل ۲۸/۴ درصد تا ۳۴/۱ درصد و سهم درآمدهای متفرقه از ۴۴/۶ درصد تا ۲۰/۱ درصد نوسان دارد. در بین فقیرترین خانوارهای روستایی این گروه فقط ۲۷ درصد درآمدها از مشاغل آزاد تأمین می‌شود و پردرآمدترین خانوارهای گروه نیز فقط ۴۶ درصد از درآمدها را از طریق مشاغل آزاد به دست می‌آورند. این وضعیت به روشنی بازگوی محدودیت امکانات سرمایه‌گذاری در مشاغل درآمدزا در بین خانوارهای این گروه و وابستگی اقتصادی آنان به فعالیت کارگری و دریافت انواع مستمری‌هاست. این واقعیت که حتی درآمد اندک اکثریت روستاییان از منابع اغلب متنوعی به دست می‌آید معرف یک وضعیت دوجبهی ناهمساز و بلکه متضاد است. طبیعتاً تنوع منابع درآمدی با توجه به شرایط به شدت مخاطره آمیز و آسیب‌پذیر فعالیت‌های اقتصادی در نقاط روستایی می‌تواند به معنای نوعی چتر حمایتی یا سپر مصونیتی برای خانوارهای روستایی باشد اما از سوی دیگر می‌توان تصور کرد که اکثریت روستاییان از فعالیت اقتصادی اصلی‌شان درآمد کافی و مورد انتظار را به دست نمی‌آورند و ناگزیر از آنند که امکانات کاری و سرمایه‌ای محدودشان را بین فعالیت‌های کم‌درآمد متنوعی تقسیم کنند که این به نوبه خود به کاهش بهره‌وری، تقلیل درآمد و اسارت مزمن در تله فقر منجر می‌شود.

۲-۲-۴) منابع درآمد

منابع درآمدی خانوارهای روستایی، براساس این مطالعه، متنوع گزارش شده است و این یکی از ویژگی‌های مهم نظام اقتصادی روستا به شمار می‌آید. مطالعه نشان داد که از حیث متوسط درآمد، گروه‌های اصلی مشاغل موجود در جامعه روستایی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) مشاغل با درآمدزایی بالا؛ بالاترین متوسط درآمدها به ترتیب به ماهیگیری، حمل و نقل و ارتباطات، عمده‌فروشی و خرده‌فروشی، استخراج معدن، بهداشت و مددکاری اجتماعی، آموزش و پرورش و اداره امور عمومی تعلق دارد. سه گروه آخر دربرگیرنده مشاغل حقوق‌بگیری در نقاط روستایی است که در مواردی شاغلان آنها حتی غیر روستایی بوده و فقط به اعتبار نوع شغل موقتاً در روستا سکونت دارند.

ب) مشاغل با درآمدزایی متوسط؛ این دسته، شامل مشاغل گروه صنعت (ساخت)، تأمین برق و گاز (و انرژی)، [خدماتی از نوع] هتل و رستوران‌داری (که در نقاط روستایی عمدتاً منحصر به قهوه‌خانه است) و کشاورزی و دامپروری و شکار و جنگل‌داری است.

جدول ۴

ج) مشاغل با درآمدزایی پایین؛ فعالیت‌هایی (از نوع) خدمات عمومی و اجتماعی، مستغلات و اجاره، دفاتر و ادارات مرکزی را دربرمی‌گیرد که از حیث میزان درآمد پایین‌ترین سطوح درآمدی در اجتماعات روستایی را به خود اختصاص داده‌اند.

۳-۲-۴) توزیع درآمد (دهک‌های درآمدی)

اطلاعات آمارگیری هزینه و درآمد خانوارهای روستایی بازگوی وجود نابرابری بالنسبه شدید در توزیع درآمد در نقاط روستایی است. در جدول شماره ۵ چگونگی توزیع درآمد در بین خانوارهای روستایی نمونه براساس دهک‌های درآمدی بازگو شده است. جدول نشان می‌دهد که متوسط درآمد دهک بالایی (دهم) $28/4$ برابر متوسط درآمد دهک پایینی (اول) است. این وضعیت معرف شدت نابرابری و عمق شکاف درآمدی موجود بین گروه‌های بالایی و پایینی جمعیت در جامعه روستایی است. نکته مهم آن است که هر چه از دهک اول به دهک دهم نزدیک‌تر شویم از شکاف درآمدی میان هر دو دهک متوالی کاسته شده و در مقابل بر عمق شکاف درآمدی میان آن دهک و دهک‌های قبلی‌تر افزوده می‌شود. محاسبات نشان می‌دهد که متوسط مجموع درآمد دهک‌های اول تا ششم، یعنی درآمد ۶۰ درصد از جمعیت روستایی کشور، کمتر از متوسط درآمد دو دهک بالایی جامعه است. همچنین ۹۰ درصد جمعیت روستایی کشور فقط ۶۵ درصد ارزش افزوده اقتصاد روستایی را در اختیار داشته و ۳۵ درصد درآمد در اختیار فقط ۱۰ درصد از ثروتمندترین ساکنان روستاها است. شایان ذکر است که بر مبنای ارقام جدول ضریب جینی در نقاط روستایی در سال ۱۳۷۸ معادل $0/450$ بوده است.

۵) بحث و نتیجه‌گیری

مقایسه مطالعات مربوط به فقر روستایی - از مطالعه کدی گرفته تا مطالعه عرب‌مازار - بازگوی تحول روش‌شناختی ارزشمند و درخور توجهی است. در طی این ۴ دهه به طور پیوسته بر میزان دقت علمی و روشمندی مطالعات افزوده شده است و مجموعه آن‌ها شناخت بالنسبه خوبی از وضعیت فقر در جامعه روستایی کشور و دامنه و روند آن در جامعه روستایی به دست می‌دهند که تا قبل از انجام این مطالعات وجود نداشت. با این حال، اگرچه این مطالعات اطلاعات ارزشمندی درباره وضعیت عمومی فقر، الگوی توزیع درآمد و ساختار طبقاتی در روستاها به دست می‌دهند اما نارسایی‌های اساسی آن‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. مسئله اساسی آن است که اطلاعات حاصل از این مطالعات هنوز هم برای تدوین استراتژی‌های دقیق و هدفمند فقرزدایی از روستاها کافی نیست. در دوره زمانی تحت پوشش این مطالعات جامعه روستایی ایران دستخوش دگرگونی‌های بسیار مهمی شده است که ساختار طبقاتی، الگوی توزیع ثروت، مناسبات اجتماعی و نظام‌های تولیدی موجود در روستاها را گاه چندین بار به طور شالوده‌ای تغییر داده است. اجرای اصلاحات ارضی و خلع ید از اربابان، تشکیل کشت و صنعت‌ها و شرکت‌های سهامی زراعی و تعاونی‌های تولید، تجمع برخی آبادی‌ها در قالب حوزه‌های عمرانی، تشدید مهاجرت از روستاها به شهرها، بروز انقلاب اسلامی و به دنبال آن اجرای اصلاحات ارضی اسلامی، تغییر مداوم رابطه مبادله شهر و روستا، اجرای طرح‌های ویژه فقرزدایی از روستا و حمایت از روستاییان که شامل طرح‌هایی از قبیل طرح شهید رجایی، اقدامات حمایتی کمیته امداد امام خمینی، حمایت از زنان سرپرست خانوار در روستاها، اعطای اعتبارات خرد به گروه‌های آسیب‌پذیر روستایی، شهرگرایی و نفوذ الگو و سبک زندگی شهری در روستاها، انجام اقدامات عمرانی قابل توجه در نقاط روستایی، گسترش

چشمگیر آموزش و پرورش در روستاها، انتقال طبیعی تورم مستمر و کمرشکن به جامعه روستایی، تشدید بیکاری در نقاط روستایی، تجاری شدن الگوی کشت حتی در واحدهای بهره‌برداری سنتی خرد و کوچک، ارائه یارانه‌های قابل توجه به تولیدکنندگان کشاورزی، سازماندهی نظام قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی و اعلام قیمت‌های تضمینی برای برخی محصولات، گسترش انفجاری فعالیت صندوق بیمه کشاورزی و فعالیت‌های مستمر و روزافزون صندوق کمک به تولیدکنندگان خسارت‌دیده بخش کشاورزی همه از زمره عوامل دگرگون‌کننده‌ای هستند که در ۴ دهه گذشته بر ساختار زندگی و کار در روستاها تأثیر گذاشته‌اند. مطالعات مربوط به فقر روستایی عموماً درباره آثار و نتایج این عوامل به کلی ساکت است و این در حالی است که برخی از این عوامل بسیار مهم و تأثیرگذارند. مثلاً مقایسه نتایج دو سرشماری کشاورزی ۱۳۷۲ و ۱۳۸۲ بازگویی آن است که تعداد واحدهای بهره‌برداری کشاورزی از حدود ۳/۲ میلیون واحد به ۴/۲ میلیون واحد افزایش یافته است (مرکز آمار ایران، ۱۳۷۷ و ۱۳۸۴). می‌توان احتمال داد که حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار مورد از این افزایش به تفاوت تعریف بهره‌برداری در این دو سرشماری مربوط می‌شود؛ اما به هر حال ۷۰۰ تا ۸۰۰ هزار مورد دیگر می‌تواند مربوط به افزایش تعداد بهره‌برداری‌ها باشد. این فرایند که محتمل است نتیجه مستقیم ارائه یارانه‌های مختلف به تولیدکنندگان محصولات کشاورزی باشد، نشانه دگرگونی‌های عجیب و شدیدی است که در ساختار الگوی توزیع درآمد در روستاها در شرف وقوع است. ضروری است که آثار دوگانه این وضعیت از سوی نهادهای مطالعاتی و اجرایی ذیربط در امور کشاورزی و رفاه اجتماعی جدی گرفته شود. زیرا این افزایش ضمن آن که بازگویی ایجاد فرصت‌های جدید اشتغال در بخش تولید کشاورزی است با توجه به این واقعیت که بهره‌وری تولید افزایش نیافته، می‌تواند دلالت بر کاهش بازدهی کار و سرمایه در بخش کشاورزی و به سخن دیگر تقلیل سودآوری فعالیت تولیدی در این بخش داشته باشد. در واقع این وظیفه مطالعات

مربوط به فقر روستایی است که در یک چارچوب شبکه‌ای بررسی کند که مثلاً اعلام قیمت تضمینی ۱۸۷ تومانی برای خرید هر کیلو گندم [۱۸۷۰۰۰ تومان برای هر تن گندم داخلی] (شورای اقتصاد، ۱۳۸۳) در شرایطی که قیمت بین‌المللی گندم حدود ۱۳۵ دلار در هر تن [معادل حدود ۱۲۱۵۰۰ تومان به قیمت روز دلار] است چه آثاری بر الگوی توزیع درآمد و وضعیت فقر روستایی از لحاظ «خط فقر»، «نقطهٔ اصابت فقر» و «شکاف فقر» دارد. در حالی که مطالعات فقر روستایی در کشور هنوز در سطحی نیست که بتواند این نوع روابط همبستگی یا علی را حتی به صورت موردی - و نه لزوماً در چارچوب شبکه - مورد بررسی قرار دهد.

مطالعات فقرشناسی روستایی موجود اکثراً تولید اطلاعات روشن و عملیاتی نمی‌کنند. اغلب آن‌ها به صورت تحلیل‌های ثانویه و بر مبنای داده‌های تولید شده از سوی نهادهای آمارگیری رسمی سازماندهی شده‌اند. در نتیجه به‌رغم آن که شناخت مفیدی از ابعاد فقر روستایی در سطوح کلان به دست می‌دهند اما نمی‌توان با استفاده از آن‌ها خط‌مشی‌ها و سیاست‌های عملیاتی مشخص و کارآمدی را برای یک گروه هدف شناخته شده و معین تعریف و اجرا کرد.

در حالی که مطالعات فقر روستایی به لحاظ سرشت این قبیل مطالعات باید بتواند تلفیق مناسبی از مطالعات سطح کلان (ملی و منطقه‌ای) و مطالعات سطح خرد (محلی و حوزه‌ای) ارائه کند، اکثر مطالعات انجام شده فاقد این ویژگی‌اند. جدایی میان مطالعات خرد و کلان فقر روستایی موجب می‌شود که یافته‌های اندازه‌گیری فقر در جامعه روستایی در مقیاس کلان - مثلاً اندازه‌گیری خط فقر در سطح جامعه روستایی کشور - عموماً در کلی‌ترین سطوح اطلاعاتی باقی مانده و نتواند با تعریف مصادیق مشخصی که اغلب فقط از طریق مطالعات خرد تولید می‌شود به سیاست‌گذاری‌های هدفمند و ارائه طرح‌های عملیاتی مشخص منجر شود. عرب‌مازار و حسینی‌نژاد (۱۳۸۳) استدلال می‌کنند که

اندازه‌گیری خط فقر دو فایده اساسی و مهم دارد: اول) هدفمندسازی انواع کمک‌ها به اقشار محروم و آسیب‌پذیر؛ و دوم) بررسی روند و نحوه تغییرات شدت فقر در طول زمان و یا در مکان‌های مختلف. در صحت کاربرد دوم البته جای هیچ شک‌نیست ولی تجارب عملیاتی برنامه‌های فقرزدایی نشان می‌دهد که توفیق در کاربرد اول به طور جدی محل تردید است.

مطالعات فقر در ایران عموماً و به‌رغم تحول روش‌شناختی - به خصوص در بُعد تکنیک‌های اندازه‌گیری فقر - از حیث رویکرد در سطح اکتشافی باقی مانده است و هنوز نتوانسته به سطوح علی، ارتقاء یافته و چارچوب‌های تحلیلی و تبیینی مناسبی را در حوزه روابط رگرسیونی سازمان دهد. فقرزدگی اجتماعات روستایی ناشی از وجود مسایل زیادی است: محدودیت‌های اکولوژیکی، محدودیت‌های بهداشتی، محدودیت فرصت‌های آموزش و پرورش، شکننده بودن زیرساخت‌ها، قلت مشاغل دارای دستمزد خوب و کافی و مسایل دیگری از این دست. علاوه بر این، نظام سیاسی، نظام فکری و فرهنگی، نظام اجتماعی و سنت‌های تاریخی نیز بر ساختار فقر روستایی اثر می‌گذارند و به این عوامل البته باید سیاست‌هایی را نیز افزود که در ارتباط با قیمت محصولات کشاورزی در بسیاری از کشورهای پیشرفته جهان از جمله آمریکا و اتحادیه اروپا اتخاذ می‌شود و تأثیر چشمگیری بر افزایش فقر روستایی در کشورهای جهان سوم باقی می‌گذارد. این متغیرهای تأثیرگذار باید به طور اصولی در مطالعات فقر روستایی در کشور مورد توجه قرار گیرد. در حالی که این مطالعات هنوز با بنیان‌های اطلاعاتی مناسبی که بر پایه آن بتوان این متغیرها را در فرایند پژوهش ادخال کرد فاصله زیادی دارند.

امروزه چهار کانون اصلی توجه در مطالعات فقر روستایی در جهان می‌توان تشخیص داد (تقویت اجتماعات روستایی، ۲۰۰۵) که از این قرارند:

- بازنگری فقر روستایی (*Rural Poverty Monitoring*)؛

- فقر روستایی و پیامدهای آن؛

- توانمندسازی روستاییان؛

- رابطه فقر و سرمایه اجتماعی در روستاها؛

مطالعات فقر روستایی در ایران به جز در مورد دوم در سایر زمینه‌های اشاره شده پیشرفتی نداشته است. به همین لحاظ هیچ‌گونه اطلاعی از آثار سیاست‌های اجتماعی، ساختاری و اقتصادی کلان و نیز برنامه‌های مربوط به پیشبرد رشد بر روی کاهش (یا افزایش) فقر روستایی در کشور در دست نیست.

البته باید توجه داشت که کاستی‌های اشاره شده در مورد مطالعات مربوط به فقر روستایی در کشور، به نوبه خود متأثر از مشکلات کلی‌تری است که بر ساختار نظام برنامه‌ریزی و اجرا در کشور حاکم است. نخستین مشکل در این زمینه آن است که اطلاعات آماری مناسب، جامع و دقیقی در مورد روستاها و مردم ساکن در آن وجود ندارد. بی‌اعتنایی نظام به پژوهش علمی و بی‌اعتمادی آن به پژوهشگران در کنار فقدان منابع اطلاعاتی کافی برای پژوهش موجب می‌شود که بخش اعظم انرژی و توان پژوهشگران در فرایند پژوهش مصروف دسترسی به حداقل داده‌های مورد نیاز شود. عدم توجه کافی به سرمایه‌گذاری در امور پژوهشی و بی‌اخلاقی‌های حاکم بر نظام تخصیص اعتبارات پژوهشی مانع جدی بر سر راه سازماندهی تحقیقات گسترده و کارآمد است.

و بالاخره، مشکل اساسی دیگری که مانع از پیشرفت مطالعات فقر روستایی است پراکندگی این مطالعات و سازمان نیافتن یافته‌ها در یک قالب عملیاتی و کارکردی معین است که بنابر قاعده می‌باید در مأموریت‌ها و وظایف نهاد اجرایی مشخصی که مسئولیت کاهش فقر روستایی را به عهده خواهد داشت تعریف شده باشد. به سخن دیگر، باید نهاد مستقل و مسئولی در زمینه کاهش فقر روستایی وجود داشته باشد که بتواند به صورت متمرکز مطالعات پراکنده موجود را پوشش داده، سنتز یافته‌های آن و انتقال این یافته‌های

ستیز شده به فرایند برنامه‌ریزی را سازماندهی و هدایت کند. نهادمند شدن این مطالعات، هدفمند شدن آن‌ها برای مقاصد کاربردی فقرزدایی و حتی پیشرفت روش شناختی آن مستلزم توجه جدی به این ضرورت‌های اصولی است.

۱. پژوهش‌های، جمشید، (۱۳۷۳). بررسی توزیع درآمد و الگوی مصرف جامعه‌های شهری و روستایی در طی دوره سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸. در: مجله اقتصاد، شماره ۳، مرداد ۱۳۷۳، تهران: وزارت اقتصادی و دارایی، معاونت امور اقتصادی.
۲. خداداد کاشی، فرهاد (۱۳۸۱). اندازه‌گیری شاخص فقر در ایران: کاربرد انواع خط فقر، شکاف فقر، شاخص فقر (در دوره زمانی ۷۹-۶۳). تهران: پژوهشکده آمار.
۳. زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۴). توان پس‌انداز خانوارهای روستایی و آثار آن بر مشارکت روستاییان در فرایند توسعه. در: (فصلنامه) اقتصاد کشاورزی و توسعه شماره ۴۹ بهار ۸۴، تهران: وزارت جهادکشاورزی، مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی.
۴. زاهدی مازندرانی، محمدجواد (۱۳۷۳). فقر روستایی و راه‌های مقابله با آن. در (فصلنامه) اقتصاد کشاورزی و توسعه، ویژه‌نامه امنیت غذایی، تهران: وزارت کشاورزی، مرکز مطالعات برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی.
۵. زاهدی مازندرانی، محمدجواد و ابراهیم زاهدی عبقری (۱۳۷۵). روستاییان فقیر و آسیب‌پذیر (خطوط اساسی برای شناسایی قشرهای فقیر و آسیب‌پذیر روستایی). در: (مجموعه مقالات) فقر و آسیب‌پذیری روستایی - (فصلنامه) اقتصاد کشاورزی و توسعه، - ویژه‌نامه فقر و آسیب‌پذیری روستایی، تهران: وزارت کشاورزی، مرکز مطالعات برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی.
۶. سمینار برنامه ریزی مراکز و سکونتگاه‌های روستایی (۱۳۷۳). اشتغال و فقر در جامعه روستایی ایران. تهران: وزارت جهاد سازندگی.
۷. سن، آمارتیا (۱۹۹۹/۱۳۸۱). توسعه به مثابه آزادی. ترجمه حسین راغفر، تهران: انتشارات کویر.
۸. شورای اقتصاد (۱۳۸۳). مصوبه شورای اقتصاد. تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، دفتر شورای اقتصاد.
۹. طرح جامع مطالعات مصرف و تغذیه کشور. (۱۳۷۰-۱۳۷۳). انستیتو تحقیقات تغذیه‌ای و صنایع غذایی ایران و مرکز مطالعات برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی تهران: وزارت کشاورزی، مرکز تحقیقات برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی.

۱۰. عرب‌مازار، عباس و سیدمرتضی حسینی‌نژاد (۱۳۸۳). برآورد میزان فقر و شدت آن در گروه‌های مختلف شغلی خانوارهای روستایی ایران. در: (فصلنامه) اقتصاد کشاورزی و توسعه، (۱۳۸۳). تهران: وزارت جهادکشاورزی، مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی.
۱۱. عظیمی، حسین (۱۳۶۲). توزیع زمین و درآمد در آستانه اصلاحات ارضی. در: کتاب آگاه، ویژه مسایل ارضی تهران: انتشارات آگاه.
۱۲. عظیمی - دارانی، حسین (۱۳۷۱). مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران. تهران: نشر نی.
۱۳. کدی، نیکی ر. (۱۳۶۰). روستاهای ایران قبل و بعد از اصلاحات ارضی. (مقاله‌ای از کتاب عقب‌ماندگی و توسعه)، ترجمه ابراهیم زاهدی عبقری و غلامرضا حیدری، تهران: وزارت کشاورزی و عمران روستایی، مرکز تحقیقات روستایی.
۱۴. مرکز آمار ایران (۱۳۷۷). نتایج تفصیلی سرشماری عمومی کشاورزی ۱۳۷۲. تهران: مرکز آمار ایران.
۱۵. مرکز آمار ایران، (۱۳۸۴). نتایج تفصیلی سرشماری عمومی کشاورزی ۱۳۸۲. تهران: مرکز آمار ایران.
16. Caplovitz, David (1963). *"The Poor Pay More"*. NewYork: The Free Press.
17. Coates, Ken and Richard Silburn (1970) *"Poverty: The Forgotten Englishmen"*. Penguin Books.
18. Engels, Fredrick (1892) *" The Condition of The Working Class in England"*. in: *Selected works (Vol. 3)*, Moscow: Progress Publisher.
19. Field, Frank (1957). *"what is Poverty?"*. In: *New Society*, Vol. 33 No. 677, sep. 1975
20. Frank, Andre Gunder (1960) *" Capitalism and Underdevelopment in Latin America"*. New York: Monthly Review Press.
21. ----- (1975). *"on Capitalist Underdevelopment"*.
22. Haralambos, Michel. With R. M. Heald (1991). *"Sociology: Themes and Perspectives"*. Delhi: Oxford University Press.
23. Havemen, R. H, (1987). *"Poverty Policy and Poverty Research"*.

24. IFAD (2001). *Rural Poverty Report: "The Challenge of Ending Rural Poverty"*. Published For IFAD by Oxford University Press.
25. Int:// web.worldbank.org " **Poverty Analysis** " overview.
26. Kincaid, J. C. (1973). *"Poverty and Equality in Britain: A Study of Social Security and Taxation"*. Penguin Books.
27. Marshall, Gordon (1998) " **Dictionary of Sociology**". New York: Oxford University Press
28. Marx, Karl (1871). *"The Civil war in France"*. in: *Selected works*, Vol. 2, Moscow: Progress Publisher.
29. Miliband Ralph (1969) *"The State in Capitalist Society"*. London: Weidenfield & Nicolson.
30. Miller, S. M. and P. Roby (1970) " **Poverty: Changing Social Stratification**". in: Townsend(ed), *The Concept of Poverty*, London: Heinemann.
31. Moynihan, D. P. (ed) (1968). *"Understanding Poverty"*. New York: Basic Books.
32. Rainwater, L. (1968). *"The Problem of Lower – Class Culture and Poverty-war Strategy"*, in: Moynihan.
33. Smith, David, M. (1979) *"Where The Grass is Greener (Living in an Unequal world)"*. Pelican Books.
34. *"Strengthening Rural Communities"*. (2005) *Hunger Report 2005, 15th Annual Report on the State of World Hunger, Bread for The world Institute*.
35. Townsend, P. (ed), (1970) " **The Concept of Poverty**". London: Heinemann.
36. -----, (1974). *"Poverty as Relative Deprivation"*. in: wedderburn (ed).
37. -----, (1993). *"The International Analysis of Poverty"*. Simon & Seho International Group.
38. Wallerstein, Immanuel (1974& 1980). *"The Modern world System"*. I,II, New York: Academic Press.

39. Weber, Max, (1964 /1922) " *The Theory of Social and Economic Organization*". Edited with introduction by Talcott Parsons, NewYork: The Free Press.
40. Wedderburn (ed), (1974) " *Poverty, Inequality and Class Structure*". Cambridge: Cambridge University Press.
41. Westergaard, J. and H. Resler (1976). " *Class in a Capitalist Society*". Penguin Books.